

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری؛ بررسی وجودی یا عدمی بودن موضوع حلیت، طهارت و جواز الصلاة

بحث در این بود که بر این «اصالة عدم التذکية» چه اثری بار می‌شود؟ عرض کردیم که در اینجا بزرگان این مسئله را مطرح کردند که ما باید ببینیم که حلیت اکل و حرمت اکل طهارت و نجاست، جواز صلاة و عدم جواز صلاة، آیا موضوع اینها یک امر وجودی است یا یک امر عدمی است؟ که حالا باز در این میان این سه عنوان، باز عنوان حلیت اکل و طهارت، مهمتر از آن عنوان دیگر است. آیا موضوع برای حرمت اکل لحم یک امر عدمی است؟ یعنی بگوئیم «عدم تذکية» موضوع است برای حرمت لحم و «تذکية» موضوع است برای حلیت لحم و یا بگوئیم «عدم تذکية» موضوع است برای نجاست و «تذکية» موضوع است برای طهارت. بررسی دو نزاع در ما نحن فیه؛ اختلاف از حیث موضوع و اختلاف از حیث اثر و سبب.

بررسی نزاع اول؛ بررسی از حیث موضوع

آیا موضوع اینها عنوان عدمی را دارد یا عنوان وجودی را دارد؟ و بالآخره آن اثری که در اینجا وجود دارد خودش چیست؟ یعنی دو اختلاف در اینجا مجموعاً وجود دارد، یکی از حیث موضوع است و یکی هم از حیث اثر است. اختلاف از حیث موضوع این است که: ببینیم آیا موضوع حرمت اکل و نجاست، هر دو یک عنوان عدمی است؟ و فرقی بین اینها نیست و با «استصحاب عدم تذکية» هم حرمت اکل برای ما اثبات بشود و هم نجاست.

یا موضوع حرمت اکل امری عدمی است اما موضوع برای نجاست امری وجودی است که کثیری از معاصرین همین نظریه را قائل شدند که وقتی «عدم تذکية» را استصحاب کردیم، با «عدم تذکية» حرمت اکل ثابت می‌شود؛ اما با «عدم تذکية» نجاست ثابت نمی‌شود. ایشان گفته‌اند که: نجاست متفرع بر عنوان وجودی است و موضوعش عبارت از میته است، میته هم بر حسب آن معنایی که در لغت برای او شده «ما مات حتف انفه» آنچه که زهاق روح شده، حالا از نظر لغت میته معنای اعمی دارد، میته آن است که زهاق روح شده و اعم از اینکه «بسبب شرعی» باشد یا «بسبب غیر شرعی» باشد، اما میته در اصطلاح شرع آنست که زهاق روح شده البته «بسبب غیر شرعی». میته یک امر وجودی است و در ادله و روایات، نجاست مترتب بر میته است، یعنی میته موضوع برای نجاست است و ما با «استصحاب عدم تذکية» نمی‌توانیم اثبات کنیم که این حیوان عنوان میته را دارد، مگر روی اصل مثبت. بیان سه نظریه فقهی پیرامون عدمی بودن یا وجودی بودن موضوع در حرمت، نجاست و عدم جواز الصلاة حالا این بحث که موضوعش چیست؟

آیا موضوع همه‌ی اینها یک عنوان عدمی است یا عنوان یکی - یعنی حرمت اکل - عدمی است و موضوع برای نجاست وجودی

است جایش در فقه است و سه نظریه مجموعاً وجود دارد؛

«نظریه اول»: این است که حرمت اکل و نجاست موضوعش امر عدمی است، تا گفتیم «تذکیه» نشده هم حرمت اکل می‌آید و هم نجاست. «نظریه دوم»: همین تفصیل است که موضوع حرمت اکل امری عدمی و موضوع برای نجاست امری وجودی است. «نظریه سوم»: هم این است که اصلاً موضوع هر کدام در ادله هم عدمی آمده و هم وجودی. به عبارت دیگر: در باب نجاست موضوعش هم عدمی آمده و هم وجودی؛ یعنی غیر مذکّی که نجس است، منتهی: این موضوع عدمی را ما به عنوان مدلول مطابقی نداریم، این مطلب از مفهوم روایات و ادله استفاده می‌شود و هم به عنوان مدلول مطابقی و به دلالت مدلولی موضوعش به عنوان وجودی هم آمده. حالا عرض کردم این بحثی است که در جای خودش باید روایات و ادله در فقه بررسی شوند و موضوع اینها روشن شود، این یک نزاع.

بررسی نزاع دوم؛ بررسی از حیث اثر و سبب

آن وقت عرض کردم نزاع دوم که دیروز از کلام امام خمینی رضوان الله تعالی علیه ذکر کردیم این است که: آیا «تذکیه» سبب است برای حلیّت و طهارت و جواز صلاة؟ یا اینکه «عدم تذکیه» سبب است برای حرمت اکل و «عدم تذکیه» سبب است برای نجاست؟

نتیجه نزاع دوم: طبق قول اول تذکیه نیاز به دلیل دارد و طبق قول دوم تذکیه نیاز به دلیل ندارد نتیجه‌ی این نزاع این است که «تذکیه» نیاز به دلیل ندارد، روی قول دوم یعنی اینطور بگوئیم روی قول اول «تذکیه» نیاز به دلیل دارد، اگر گفتیم آنچه که سبب برای حلیّت و طهارت و جواز صلاة است «تذکیه» است، این «تذکیه» وقتی شرط شد شرط نیاز به اثبات دارد و ما باید «تذکیه» را اثبات کنیم. اما اگر گفتیم «عدم تذکیه» سبب است برای نجاست، برای حرمت. آنجا ما باید «عدم تذکیه» را اثبات کنیم. باید اثبات کنیم که این حیوان غیر مذکّی است. تا اینکه حرمت اکل ثابت بشود، تا اینکه نجاست ثابت شود، این هم مطلب دومی که در اینجا است.

بررسی سه مورد از سابقه تعرض امام خمینی(ره) نسبت به مساله «اصالة عدم التذکیه»

مطلب سوم را که می‌خواهیم از کلام امام رضوان الله علیه نقل کنیم و این مقداری که من دیدم در این بحث «اصالة عدم التذکیه» امام رضوان الله علیه مفصل‌تر از دیگران بحث فرموده و می‌توانیم بگوئیم دقیق‌تر از دیگران هم بحث کردند، اولاً در سه جا به قلم خودشان نوشتند، خود این بسیار مهم است، حالا در کلمات مرحوم آقای خوئی ما این مباحث را به قلم شریف خودشان نداریم، مقرر را در اصول یا در فقه نوشته، اما امام رضوان الله علیه علاوه بر اینکه در تقریرات اصولشان آمده و مقررین اینجا نوشتند،

«مورد اول»: خودشان اول باری که پیرامون این بحث نوشتند در کتاب «انوار الهدایة» جلد دوم صفحه 101 است؛ و من این را عرض کنم که امام فرمودند: من این کتاب را در سال 1368 قمری در یازدهم رمضان میبضه کرده یعنی چک‌نویس بوده و بعد تبدیل به پاک‌نویس کردم و آن زمان سن شریفشان 48 سال بوده. چون تولد امام به قمری 1320 قمری است، در 48 سالگی بوده و کتاب «مناهج الاصول» را هم قبل از آن نوشتند، این کتاب «انوار الهدایة» تا آخر مباحث اشتغال است، تقریباً یک دوره‌ی کامل اصول را با مبانی و تحقیقات خودشان در این سن به پایان رساندند؛ آن هم با آن دقت‌های فراوانی که کردند. در

«مورد دوم»: در «رساله استصحاب» مجدداً مورد بحث قرار دادند یعنی در همان صفحه 109، این هم مورد دوم. «مورد سوم»: هم در جلد چهارم کتاب «الطهارة» صفحه 231 این بحث را مطرح کردند. بررسی محصل نظر امام خمینی (ره) پیرامون «اصالة عدم التذکية»؛ تذکيه امری وجودی است و در بحث شکوک باید به اصالة الحلیة و اصالت الطهارة تمسک کنیم و اساساً اصلی به نام اصالة عدم التذکية نداریم. عبارات امام (ره) مختلف است اما تفصیل و نظر در همه‌ی اینها واحد است، ایشان هم نظر شریف‌شان این است که «اصالة عدم التذکية» که کثیری از محققین این را قائل به جریانش هستند، «لا أصل لها» و اصلاً چنین چیزی نداریم و در مباحث مشکوک به «اصالة الحلیة» و «اصالة الطهارة» تمسک می‌کنیم و چنین اصلی به عنوان «اصالة عدم التذکية» نداریم. آن وقت در فرمایش‌شان که حالا من اجمالش را می‌خواهم عرض کنم، چون فرمایش مهمی است؛ ایشان بعد از اینکه می‌فرمایند خود «تذکية» یک امر وجودی است، «تذکية»، «زهاق الروح بکيفية خاصة شرعية معتبرة» است و این «تذکية» موضوع برای حلیت لحم، طهارت و جواز صلاة است و این احکام بر آن بار می‌شود.

شش فرض ثبوتی متصوره در مقابل تذکيه در کلام امام خمینی (ره) بر محور قضایای منطقی

حالا مقابل این «تذکية» چیست؟ ابتدا خودشان می‌آیند فروضی را به عنوان فروض متصوره و محتمله، که حالا چند احتمال در اینجا ثبوتاً داده می‌شود، اینها را مطرح می‌کنند، شش احتمال در اینجا می‌دهند. یعنی در مقابل «تذکية» شش احتمال می‌دهند، این شش احتمال روی آن تقسیمی است که در منطق قضایا را از نظر سالبه و موجبه و بسیطه و حلیت بسیطه و مرکبه و سالبه‌ی محصله و سالبه‌ی معدوله، روی همین شش قسم این فروض را در اینجا مطرح می‌کنند.

1. «فرض اول»: این است که مقابل این «تذکية» ی وجودی هم یک امر وجودی باشد، یعنی چه؟ یعنی اینکه بگوئیم «زهاق الروح بکيفية» که این کیفیت ضد آن کیفیت شرعیه باشد، این یک امر وجودی هم هست، اصلاً عدم در آن نیست. نه در موضوعش و نه در محمولش، قضیه قضیه‌ی موجبه است و مقابل آن «تذکية» باز چون «تذکية» را معنا کردیم به: «زهاق الروح بکيفية شرعية» الآن می‌گوئیم «زهاق الروح بضد الکيفية الشرعية» مثلاً کیفیت شرعیه این است که در مقابل قبله باشد و این بر خلاف قبله باشد، این هم یک امر وجودی است، این یک فرض.

بعد از این فرض اول نتیجه این می‌شود که ما یک «تذکية» داریم و یک «ضد تذکية» که هر دو امران وجودیان هستند؛ حالا اگر ما آمديم با یک اصل عدمی اثبات کردیم و گفتیم «اصل عدم تذکية» است، با اصل عدم ضد، ما نمی‌توانیم ضد دیگر را اثبات کنیم، الا آن قول اصل مثبت. شما وقتی می‌گوئید «تذکية» در اینجا نیست، ضدی هم نیست؛ لذا با اصول شرعیه نمی‌توانیم ضد دیگر را اثبات کنیم ولو اینها «ضد آن لا ثالث لهما» باشد و لو اینکه بگوئیم وقتی «ضد آن لا ثالث لهما»، این ضد نباشد آن ضد هست، بله اما اصل شرعی نمی‌تواند آن را اثبات کند، اصل شرعی را در جای خودش ثابت کردیم که فقط آثار شرعیه را بار می‌کند و آثار عقلیه و آثار عادیه را بار نمی‌کند! شما با یک اصلی گفتید اینجا «زهاق الروح بالکيفية الشرعية» نیست، اصل می‌گوید نیست.

اما این اصل نمی‌آید ضد یکدیگر را اثبات کند مگر اینکه کسی قائل به اصل مثبت باشد، این فرض اول. پس در فرض اول، میتة یک امر وجودی شد. اینها همان قضایایی است که در آن شش نوع قضیه‌ای که مطرح است و انواع آن قضایا را هم ما بیان کردیم و حالا آقایان کتاب «انوار الهدایة» را هم ببینند که امام یک بحث خیلی دقیقی کردند، قضایا از حیث مطابق خارجی‌شان اختلاف دارند، در هلیه‌ی مرکبه محکی آن در عالم خارج هست؛ به چه نحوی؟ در هلیه‌ی بسیطه به چه نحو است؟ در آنجا که می‌گوئیم «شریک الباری معدوم» محکی‌اش چیست؟ بعضی‌هایش فقط اختلاف عقل است و این نکاتی است که در فرق بین این

2. «فرض دوم»: این است که مقابل آن «تذکیه» ای که موضوع برای حلیّت و طهارت است بیائیم یک معنای مجبه و یک قضیهی مجبه، منتهی مجبه‌ای که معدولة المحمول است، یعنی مجبه‌ای که حرف سلب جزء محمول قرار می‌گیرد. بگوئیم در مقابل آن تزکیه «زهاق الروح بلا کیفیة مخصوصة» یا بگوئیم «لا بالکیفیة المخصوصة» که این می‌شود مجبهی معدولة المحمول.

3. «فرض سوم»: مجبهی سالبه المحمول است، شما یک وقت می‌گوئید «زیدٌ لا قائم» قضیه‌اش مجبهی معدولة المحمول است، مجبهی سالبه المحمولش می‌شود «زیدٌ لیس بقائم» اینجا هم همینطور است، در مجبهی معدولة المحمول می‌گوئیم: «زهاق الروح لا بالکیفیة المخصوصة» که می‌شود «زید لا قائم».

در مجبهی سالبه المحمول می‌گوئیم «زهاق الروح الذی لم یکن بالکیفیة المخصوصة» مثل «زیدٌ لیس بقائم»، «زهاق الروح» که لیس بالکیفیة المخصوصة است، این هم فرض سوم.

4. «فرض چهارم»: این است که فرمودند: «ازهاقه مسلوباً عنه کیفیة الخاصة» یعنی ما در آن فرض قبلی مجبهی سالبه المحمول داشتیم، در اینجا هیچ سالبه‌ی محصله‌ای که فرض وجود موضوعش بشود، باز در منطق خواندید ما وقتی می‌گوئیم «زیدٌ لیس بقائم»، این سالبه‌ی محصله است، گاهی فرض وجود موضوع می‌شود که زید هست و قائم نیست، گاهی «بلا فرض الموضوع» یعنی زیدی نیست که قائم باشد. در اینجا می‌خواهیم بگوئیم نه، با فرض وجود موضوع است، سالبه‌ی محصله‌ای که با فرض وجود موضوع باشد بگوئیم «زهاق الروح»، منتهی «زهاق الروح»ی که هست اما کیفیت مخصوصه ندارد!

5. «فرض پنجم»: سالبه‌ی محصله اعم، حتی آنجایی که فرض وجود موضوع هم ندارد یعنی سلب الموضوع در آن هست.

6. «فرض ششم»: و فرض ششم می‌فرمایند ما بگوئیم این موضوع مرکب است، در فرض قبلی می‌گفتیم «زهاق لیس كذلك» وصل می‌گرفتند و یا به عنوان مجبهی معدولة المحمول می‌گرفتیم و یا به عنوان سالبه‌ی محصله‌ای که فرض وجود موضوع بشود یا سالبه‌ی محصله‌ای که فرض وجود موضوع هم نشود، اما در فرض آخری که ذکر می‌کنند می‌فرمایند موضوع مرکب است، موضوع دو جزء دارد.

فروع قبلی، موضوع در حکم شیء واحد بوده، تمام پنج فرض گذشته، نمی‌آمدیم بگویم دو جزء دارد. اما در این فرض ششم می‌گوئیم موضوع میتة دو جزء دارد. یکی «زهاق الروح» و دوم «عدم تحقق کیفیة الخاصّة». فقط فرقی با بقیه در همین مرکب بودن و غیر مرکب بودن است که اگر مرکب باشد می‌آئیم می‌گوئیم «زهاق الروح» که شده جزء دیگرش را هم با اصل احراز می‌کنیم که کیفیت خاصه نبوده، در نتیجه موضوع در اینجا محرز می‌شود. امام خمینی(ره): فرض اول دارای اشکال و فرض پنجم و ششم باطل است و در این سه فرض استصحاب معنا ندارد چون در این سه مورد هیچ حالت سابقه‌ای وجود ندارد

اینجا امام خمینی رضوان الله علیه می‌فرمایند: فرض پنجم و ششم باطل است

فرض پنجم که سالبه‌ی محصله‌ای که موضوع هم ندارد، می‌فرمایند آن سالبه‌ی محصله‌ای که موضوع ندارد، موضوع برای هیچ حکمی واقع نمی‌شود، معقول نیست بلکه یک سلب محض، موضوع برای احکام وجودی قرار بگیرد، بگوئیم اصلاً حیوانی نیست! وقتی حیوانی نیست چطور موضوع برای حلیّت قرار بگیرد، برای طهارت قرار بگیرد، سالبه‌ی محصله‌ای که اصلاً موضوعش نیست، این معقول نیست که موضوع برای احکام وجودیه قرار بگیرد، لذا روی فرض پنجم خط می‌کشند. فرض ششم را

می‌فرمایند: اگر ما بخواهیم موضوع میته را مرکب فرض کنیم؛ این مستلزم تناقض در موضوع حکم است، لازم می‌آید که در این موضوع حکم تناقضی وارد شود و بیان تناقضش هم این است که شما وقتی می‌گوئید موضوع دو جزء دارد، یک جزء این زهاق روح است و جزء دیگر عدم کیفیت خاصه که می‌خواهید این را با عقل اعراض کنیم. می‌گوئیم خود زهاق روح یا با کیفیت خاصه بوده یا نبوده! شما وقتی می‌گوئید دو جزء است، هر کدام را مستقلاً باید بررسی کنید، یعنی خود ازهاق روح یک جزء است و عدم کیفیت الخاصة جزء دوم است، ممکن است زهاق روح با کیفیت خاصه باشد، شما عدمش را با اصل احراز کنیم تناقض به وجود می‌آید، لذا می‌فرماید نباید مسئله‌ی مرکب را در اینجا مطرح کنید، چون مستلزم فرض متناقضین و تناقض در موضوع است و اصلاً ادله هم مساعد با این نیست، لذا این فرض پنجم و ششم کنار می‌رود. آن فرض اول که مسئله‌ی ضد بود را هم اشکالش را بیان کردیم.

سه فرض دیگر باقی می‌ماند، یعنی ما در میته یا باید به نحو موجهی معدولة المحمول مطرح کنیم و بگوئیم «زهاق روح بلا کیفیت الخاصة» که این مرکب نیست، دوم به نحو موجهی که سالبه المحمول است، زهوقی که «لیس بالکیفیه الخاصة» است، - سوم به نحو سالبه محصله؛ اما سالبه محصله‌ای که فرض وجود موضوع در آن بشود. ایشان می‌فرمایند: ما اینجا دو تا مطلب مهم را می‌خواهیم برای شما بگوئیم، این شش فرضی که آمدم گفتیم سه فرضش را که آمدم خارج کردیم، در این سه فرض دیگرش استصحاب معنا ندارد، «زهاق بلا کیفیت خاصة»، زهاقی که «لیست بکیفیه خاصة» و سالبه محصله‌ای که مع فرض الموضوع باشد، یعنی «عدم زهاق بالکیفیه الخاصة»،

می‌گوید هیچ یک از اینها حالت سابقه ندارد که ما بیائیم استصحاب در اینجا جاری کنیم. آن وقت به این نکته‌ی مهم می‌پردازند و می‌فرمایند که: حیوان در زمانی که زنده است نه عنوان مذکی را دارد و نه غیر مذکی، نمی‌توانیم بگوئیم این حیوان مذکی است؟ چون هنوز زنده است، غیر مذکی هم برایش اطلاق نمی‌شود، چرا؟ می‌فرمایند ولو از نظر لغوی صدق غیر مذکی بر این می‌کند چون هنوز تذکیه نشده، اما آن غیر مذکایی که در زمان حیات حیوان بر حیوان انطباق پیدا می‌کند موضوع برای حکمی نیست، لذا یک نکته‌ای را ایشان بیان می‌کنند؛

می‌فرمایند: اگر کسی حیوان را در حالی که زنده است در نماز حملش کند، یک چوپانی می‌خواهد نماز بخواند و یک گوسفندی را روی شانه‌ی خودش بگذارد، نمی‌توانیم بگوئیم این غیر مذکی را حمل کرده، یا می‌فرماید به نحوی این را به صورت لباس برای خودش در بیاورد، نمی‌توانیم بگوئیم این غیر مذکی را پوشیده و نمازش باطل است، این از نظر لغوی صدق غیر مذکی می‌کند اما این غیر مذکایی که در زمان حیات است موضوع برای حکم نیست.

ما یک حالت سابقه‌ای در این سه قسم که موضوع برای حکم باشد نداریم، لذا تقسیم حیوان به مذکی و غیر مذکی در فرضی است که زهاق روح شده باشد. اینجایی که زهاق روح شده اگر این «زهاق بکیفیه شرعیة» باشد مذکی می‌شود و اگر این «زهاق روح بلاکیفیه شرعیة» یا به نحو موجهی سالبه المحمول و یا به نحو سالبه محصله‌ای که موضوعش موجود است؛ امام می‌فرماید هیچ یک از اینها حالت سابقه ندارد که بخواهیم در اینجا استصحاب کنیم و از اینجا می‌فرمایند این اصل که بگوئیم این حیوان، آن زمانی که زنده بود قابلیت برای تذکیه را - یعنی زمانی که هنوز به دنیا نیامده بود و زمانی که نبوده - نداشته، حالا هم که موجود شده بگوئیم قابلیت ندارد و حالا هم که این امور ختم شده در آن پیاده شده باز هم بگوئیم قابلیت ندارد. می‌فرماید این استصحاب عدم قابلیت غلط است، برای اینکه آن عدم قابلیت در آن زمانی که اصلاً حیوان نبوده و یا در آن زمانی که حیوان موجود شده موضوع برای حکمی نبوده تا بخواهیم آن را استصحاب کنیم، لذا می‌فرمایند: «اصل عدم تذکیه» هیچ اعتبار و اساسی در اینجا ندارد.

امام (ره) در ادامه:

با نظریه‌ی شیخ انصاری مخالفت می‌کنند و می‌فرمایند: شیخ فرموده است که، بین احکامی که برای تذکبه به نحو موجبیه معدولة المحمول و احکامی که به نحو سالبیه محصله بار شده فرق بگذاریم. با کلام مرحوم آخوند هم مخالفت می‌کنند چون آخوند «استصحاب عدم تذکبة» را قائل است و می‌فرماید: - اگر «تذکبة» و «عدم تذکبة» را ما از قبیل ضدین بدانیم، «استصحاب عدم تذکبة» جاری نیست، - اما اگر «تذکبة» و «عدم تذکبة» را از قبیل عدم و ملکه بدانیم «استصحاب عدم تذکبة» جاری است، با آخوند هم مخالفت می‌کنند و امام (ره) کلامی را هم از مرحوم محقق همدانی می‌آورند و با آن هم مخالفت می‌کنند.

خلاصه اینکه:

عمده‌ی فرمایش امام این است که این حیوان در زمانی که زنده هست تقسیم به مذکّی و غیر مذکّی نمی‌شود. لذا نمی‌توانیم بگوئیم آن زمانی که زنده بود غیر مذکّی بود و حالا که ازهاق شده نمی‌دانیم آیا تزکيه شد یا نه؟ همان «عدم تذکبة» را استصحاب کنیم. آن «عدم تذکبة» در زمانی که خود حیوان هست موضوع برای حکمی نیست، صدق لغوی برایش می‌کند اما موضوع برای حکم نیست؛ آنچه موضوع است زهاق است «بلا کیفیة الخاصة»، زهاقی که «لیس بالکیفیة الخاصة»، «عدم الزهاق بالکیفیة الخاصة»، این سه تا موضوع برای حکم هست اما هیچ یک حالت سابقه ندارد.

خلاصه نظریه امام خمینی (ره) درباره «اصالة عدم التذکبة»: اصلاً اصلی بنام «اصالة عدم التذکبة» نداریم و در هنگام شک از حیث حلیت و عدم حلیت «اصالة الحلیة» و از حیث طهارت و عدم طهارت «اصالة الطهارة» مترتب می‌شود. لذا نظر شریف امام در این مسئله «اصالة عدم التذکبة» هم این است که اصلاً چنین اصلی را ما نداریم، در حیوانی که شک می‌کنیم از حیث حلیت و عدم حلیت، «اصالة الحلیة» مترتب می‌شود، شک می‌کنیم که از حیث طهارت و عدم طهارت «اصالة الطهارة» مترتب می‌شود؛

امام خمینی (ره): قاعده‌ی سوق مسلمین موارد مشکوک را حلال می‌کند

آن وقت اینجا در همان کتاب «الطهارة» اشاره می‌کنند به این لحومی که در بازار مسلمین است، از قبیل ماهی، گوشت گوسفند و ... و می‌دانیم آن مسلمان‌ها هم در برخی از شرایط با شیعه‌ها اختلاف نظر دارند، می‌فرمایند قاعده‌ی سوق مسلمین تمام اینها را حلال می‌کند و الآن هم این دو مبنا وجود دارد، امروز هم عرض کردیم این سمکی که در کشورهای اهل سنت فروخته می‌شود، اینها فلس را معتبر نمی‌دانند. اگر ما در یک کنسرو ماهی یقین کردیم فلس ندارد که نمی‌توانیم بخوریم، اما اگر همین مقدار را از بازار مسلمان‌ها خریدیم، قاعده‌ی سوق مسلمین تمام اینها را محکوم به حلیت و طهارت می‌کند، طهارت هم با «اصالة الطهارة» وارد می‌شود، محکوم به حلیت می‌کند حالا اینکه چرا؟ باید خود قاعده‌ی سوق را ببینید، در کتاب «الطهارة» هم امام خمینی به بعضی از مبانی‌اش اشاره فرمودند، ما هم به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. تا جلسه آتی ان شاء الله.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.